

نقد حقوق بشر در افق حکومت‌مندی^۱

روح‌اله اسلامی^۲
فاطمه ذوالفقاریان^۳

چکیده: حقوق بشر روایتی جمعی و بدیهی در تمدن معاصر به شمار می‌آید که اغلب رویکردی انتقادی به رفتارهای جمعی بشر، خصوصاً کنش‌های سیاسی او دارد. در این مقاله، پرسش و پاسخ معمول را به هم ریخته و از منظر فلسفه سیاسی، حقوق بشر را به پاسخ‌گویی وامی‌داریم. ابتدا مفاهیم، پیش‌فرض‌ها، تبعات و الزامات حقوق بشر را بررسی می‌کنیم در ادامه به پارادوکس واقعیت و آرمان در رویکرد مصلحتی و واقع‌گرای فلسفه سیاسی، به حقوق بشر خواهیم پرداخت و برای بررسی موردی، پنج روایت حکومت‌مندی را در نسبت انتقادی حقوق بشر تحلیل می‌نماییم. در پایان مقاله، به چهار راهکار اساسی برای حقوق بشر که از رویکردهای معاصر فلسفه سیاسی وام گرفته شده است، خواهیم پرداخت. این راهکارها در جهت ایجاد سازوکاری واقع‌گرا در محیط بین‌الملل برای دوری از ابزاری شدن و استفاده از فناوری و امکانات عصر اطلاعات می‌باشد، تا حقوق بشر بتواند از حالت شعاری، آرمانی و ابزاری بودن درآید.

واژگان کلیدی: حکومت‌مندی، حقوق بشر، فناوری، پسا مدرن، جماعت‌گرا، فلسفه سیاسی، الهیات رهایی‌بخش.

1. Governmentality

۲. آقای روح‌اله اسلامی، دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی

Hafez.eslami@gmial.com

۳. خانم فاطمه ذوالفقاریان، کارشناس ارشد علوم سیاسی دانشگاه مفید F-zolfagharian@yahoo.com

مقدمه

توجه به مبانی حقوق بشر و کرامت انسانی ریشه در تمدن‌های باستانی شرق، به‌ویژه تمدن ایرانی دارد و استوانه و منشور کوروش یکی از نهادهای ماندگار آن است. در فرهنگ و تمدن اسلامی نیز که مبتنی بر آموزه‌های صریح قرآنی و سنت نبوی و سیره علوی بنیاد نهاده شده، توجه جدی به شرافت و کرامت انسان‌ها به عنوان یک اصل اساسی مشهود است. اما در غرب، حقوق بشر توافق انسان‌ها برای زندگی در دوران مدرن و به تبع آن دوران پسامدرن می‌باشد. سوژه‌های انسانی که با اختیار و عقلانیت در اجتماع بشری زندگی می‌کنند، قصد دارند از واقعیت‌های سود، لذت، شهوت و من‌های مطلقه‌ای که اجتماع را به سمت بسته شدن، فردمحوری خودخواه حریص بدون سرمایه اجتماعی می‌برند دور کنند و به نوعی وجدان جمعی منصفانه برسند. حقوق بشر در غرب نتیجه علم‌گرایی اثبات‌گرا و تمدن تک‌خطی است که سعی دارد روکشی بر پیشرفت‌های بشری بگذارد و اخلاق و سازه‌های معنایی را بر تعصب، خشکی و جدیت تمدن غرب بکشد (دالمایر، ۱۳۸۹: ۹۳).

حقوق بشر به لحاظ مفاهیم به آزادی، برابری، تساهل و تکثر اعتقاد دارد. از پیش‌فرض‌های آن فردگرایی، قرارداد و عقلانیت می‌باشد. از این دیدگاه، نتایج حقوق بشر تنها در شرایطی می‌تواند خود را نشان دهد که در بسترهای لیبرالیستی، دموکراتیک و سکولاریسم تحقق پیدا کند (لرنر، ۱۳۸۳: ۸۰-۷۷). از الزامات حقوق بشر می‌توان به اقتصاد بازار آزاد، مالک بودن افراد، شکل‌گیری طبقه متوسط و وجود اقلیت-های متکثر اشاره کرد (Ishay, 1997: 138). به این ترتیب، حقوق بنیادین آزادی، مذهب، تابعیت، مسکن، غذا، پوشش، بیان، تجمعات، احترام به حقوق زنان، اقلیت و حاشیه‌ها و تأمین عدالت اجتماعی... وجوه فرهنگی است که بشر برای زیست مشترک خود پذیرفته است (Arnheim, 2004: 87). حقوق بشر استانداردهای زندگی جمعی انسان‌ها را به صورت گزاره‌های هنجاری و ارزشی در شکل مستند معین می‌سازد. جهانی‌شدن، فضای سایبری، عصر اطلاعات (Croucht, 2004: 9)، جنبش‌های جهانی و طبقه متوسطی که مدام در حال افزایش است پدیده‌هایی به‌طور روزافزون دارای اهمیتند. آنچه این نوشتار بر آن تأکید دارد شعاری بودن، آرمانی بودن و فضای ذهنی گفتمانی می‌باشد که قرار است از منظر علم سیاست و افق حکومت‌مندی مورد واکاوی قرار گیرد.

فلسفه صورت کلی پرسش‌های وجودی است که در حالت تعلیق شکل می‌گیرد. تعلیق، وقفه در جریان روزمرگی است که امور از حوزه قطعی و از پیش تعیین‌شده خویش خارج می‌شود. فیلسوفان با نگاهی عمیق معانی بنیادین و ناخودآگاهی را که

بدیهی به نظر می‌آید، به چالش می‌کشند و مورد واکاوی و انتقاد قرار می‌دهند. گاهی فلسفه بر سیاست تمرکز می‌کند. روابط حاکمان و محکومان و سیاست‌گذاران و سیاست‌شوندگان موضوعی است که گاهی با غایت آزادی، برابری، عدالت، فایده و رفاه به نقد کشیده می‌شود. چه کسی حکومت می‌کند؟ چرا حکومت می‌کند؟ چطور حکومت می‌کند؟ آیا می‌توان علیه او شورش کرد؟ غایت یک حکومت چیست؟ همه پرسش‌های عمیقی است. سیاست، تعاریف گوناگونی دارد. از علم حکومت و دولت تا علم اداره دولت، آگاهی تدبیر جمعی و علم تنبیه و مراقبت. اگر سیاست را علم قدرت به معنای کلی فرض کنیم وجوه بوروکراتیک، ایدئولوژیک و زبانی ریز را در بر می‌گیرد که در نحله‌های فلسفه سیاسی متبلور می‌شود. فلسفه سیاسی مورد تأکید این نوشتار انتقادی و مصلحت‌گراست و هست‌ها را مورد توجه قرار می‌دهد. حقوق بشر وجوهی آرمانی و هنجاری در ذهن بشر برای زیستن بهتر دارد، اما سیاست وجهی مصلحتی و واقعی داراست که ریشه‌اش در عینیت‌ها و ساختارهای موجود می‌باشد. وضع موجودی که از تربیت، تنبیه و واقعیت‌های رام نشده می‌آید و می‌خواهد خود را در کنار حقوق بشر آرمانی و هنجارهای جهانی بنشاند. در واقع، افق فلسفه سیاسی برای تحلیل حقوق بشر به رابطه‌ای که خود را به نام "حکومت‌مندی" تعریف می‌نماید نیازمند است.

حکومت‌مندی به نزدیک کردن اندیشه‌ها در سطح واقعیت می‌اندیشد و در واقع فکر عملی در باب حکومت است. برای این که فاصله ذهنی حقوق بشر را با واقعیت سیاست کمتر کنیم، واسطه این دو را در افق فلسفه سیاسی حکومت‌مندی قرار داده‌ایم. حکومت‌مندی به امکانات می‌اندیشد و شیوه‌های اجتماعی رفتار جمعی بشر را در باب قدرت بررسی می‌کند (پروکاکی، ۱۳۸۸: ۱۹۴). بدین منظور سطوح تکنولوژیک در فضای وجوه عملی و دم‌دستی و ابزارساز ذهن بشر، مرکز ثقل فلسفه سیاسی قرار می‌گیرد تا بتواند آرمان حکومت بشر را نسبت به سیاست بررسی کند. این که نقدهای حقوق بشر در بستر فلسفه سیاسی از چه زوایایی مطرح می‌شوند، هر کدام از آن‌ها شامل چه متفکران و شاخه‌های فکری هستند، حقوق بشر در چه فضاهایی از علم سیاست مورد نقد قرار می‌گیرد و از همه مهم‌تر این که راه‌حل برون‌رفت از این نقدها به عنوان ارائه راهکار چه می‌تواند باشد، همه مباحثی است که با وارد کردن روش حکومت‌مندی می‌توان اجرا کرد. حکومت‌مندی موضوع نیست بلکه وجوهی از اندیشه‌ای است که می‌تواند روش نوشتار را سامان‌دهی کند. برای روش‌شناسی حکومت‌مندی در این نوشتار سه سطح نانوشته را رعایت می‌کنیم. ابتدا وجوه فناوری را به لحاظ امکان عملی بررسی کرده و آرمان حقوق بشر را با واقعیت‌های سیاست مورد سنجش قرار می‌دهیم و فناوری امری می‌شود که این دو را به هم نزدیک می‌کند. واقعیات تجربی و

امور غریزی و ساختاری زندگی جمعی و فردی بشر نیز برای نوشتار اهمیت سیاسی دارد. از سوی دیگر، کارآمدی و دوری از نسبی‌گرایی بسیار اهمیت دارد و بدین منظور تنها در سطح نقد نمی‌مانیم و سعی می‌کنیم راهکارهای لازم را برای اجرای حقوق بشر در قرن بیست‌ویک از زاویه فلسفه سیاسی و روش حکومت‌مندی ارائه نماییم.

۱. انتقادی‌ها

گرایش انتقادی زمانی شکل گرفت که در اواسط قرن بیستم رادیکالیسم راست و چپ‌گرایی شکل گرفته بود و مکتب انتقادی با پیشینه هگل‌گرایی و تکامل خود در آرای مکتب فرانکفورت بر نقد لیبرالیسم، سرمایه‌داری، فردگرایی، توتالیتریسم، ایدئولوژی، انقلاب‌های زودرس و... تأکید داشت. مکتب انتقادی ابتدا سطح بحث خود را از مبانی معرفتی ضد اثبات‌گرایی آغاز نمود و سعی کرد که دوباره روح آزادی و برابری بشر به همراه معنویت و دفاع از خرد انتقادی ارتباطی را شکل دهد. ارنست بلوخ، لوکاچ، گرامشی، مارکوزه، آدرنو و هابرماس و... متفکرانی هستند که در این دسته جای می‌گیرند و در زیر به برخی نقدهای آن‌ها نسبت به حقوق بشر اشاره می‌شود. انتقادی‌ها گرایشی مارکسیستی دارند و جزء متفکرانی هستند که به هم‌آمیختگی عمل و نظر، ارزش و نظریه اعتقاد دارند. آن‌ها حقوق بشر را از این منظر نقد می‌کنند که انسان را از جامعه جدا می‌کند. فردیت‌های مستقل جدای از جمع و در انزوا و به صورت ذره‌ای شده به دنبال افزایش لذت و آرزوهای خود می‌باشند. انتقادی‌ها می‌گویند اصول مخفی و نانوشته لیبرالیستی، سکولاریستی و دموکراتیک فردگرایانه که ریشه در شرایط سرمایه‌داری دارد باعث شده است که حقوق بشر به لحاظ هستی‌شناسی، ماهیتی فردمحور داشته باشد در حالی که انسان‌ها در جمع هستند و بدون جمع زندگی‌شان بی‌معنی است (Ishay, 1997: 290). حقوق بشر غربی با گسترش اخلاق فردی و نابودکردن کنش‌های معنوی، اخلاقی و انسانی جمعی به نوعی خودخواهی، آنومی و بحران اخلاقی و فرهنگی را در جامعه جهانی ترویج می‌کند. بشر دارای پیوندهای جمعی با خانواده، شهر و تمدن خویش می‌باشد و در حالت کلی درون‌سازه‌های معنوی و اخلاقی- مذهبی و فرهنگی انسانی قرار گرفته است که سرمایه‌داری تمام این شبکه‌ها را به هم می‌ریزد و آن‌ها را قربانی فایده، سود، سرمایه و لذت می‌کند (بودریار، ۱۳۸۹: ۲۰۶).

از سوی دیگر، روند یک‌دست و سوبه‌های بی‌کم‌وکاستی که حقوق بشر در پی ترسیم آن می‌باشد، مورد شک مکتب انتقادی قرار می‌گیرد. آن‌ها اعتقاد دارند که بسیاری از شکاف‌ها و تبعیض‌ها وجود دارند که حقوق بشر آن‌ها را نادیده می‌گیرد.

عقلانیت غربی و نیز سفیدپوست دنیای سرمایه‌داری تنها آنچه را که اصحاب رسانه و قدرت برجسته می‌سازند، مورد تأکید قرار می‌دهند (هابرماس، ۱۳۸۶: ۲۸۷). انتقادی‌ها بر وجه عدالت اجتماعی و توسعه برابر همه ملت‌های جهان تأکید دارند و می‌گویند جهان سومی‌ها و کشورهای آفریقایی و حتی بسیاری از شهروندان جهان اول امروزه در شرایط بسیار نامساعد اقتصادی و فرهنگی به سر می‌برند. حقوق بشر با توجه به مبانی لیبرالی و محافظه‌کار و حرکت تدریجی جهت حذف نابرابری‌ها بسیاری از تبعیض‌ها و فاصله‌ها را نمی‌بیند. به عنوان مثال، کشورهای ناقض حقوق بشر خاورمیانه و رژیم‌های استبدادی حوزه خلیج‌فارس در امنیت به سر می‌برند ولی ایران مورد نقد شدید قرار می‌گیرد. آفریقا فراموش می‌شود و هیچ اقدامی در جهت حذف نابرابری و نسل‌کشی‌ها صورت نمی‌گیرد. فلسطین و کشتار مردم مسلمان و حتی حقوق کارگران و زنان چین فراموش می‌شود. حقوق بشر نتوانسته است کشورهای فقیر جهان سوم و همه دنیا را دربرگیرد.

انتقادی‌ها به اثبات‌گرایی بیش از اندازه و منطق کمی حقوق بشر انتقاد دارند (Strik, 2000: 62-64). آن‌ها می‌گویند درست است که منطق استعلایی کانتی و از جای خود کنده‌شدگی در وضعیت پرده جهل رالز می‌تواند مبانی توجیه حقوق بشر باشد اما حوزه طبیعی و انسانی در عملکرد حقوق بشر به هم آمیخته شده است. در حالی که انتقادی‌ها به جهان‌زیست اعتقاد دارند و می‌گویند حوزه فهم انسانی از عمل او و حتی از حوزه طبیعی و مهندسی بیرون است و نمی‌توان سواد، آموزش، فرهنگ، ادبیات و سنت‌های تمدنی و قومی را مهندسی کرد و از بالا به پایین دموکراسی، سکولاریسم و فرهنگ لیبرالی را حاکم کرد. انتقادی‌ها فرآیند تهاجمی و یک‌دست‌شدن حقوق بشر به‌خصوص در مراحل اجرا را مورد نقد قرار می‌دهند. آن‌ها می‌گویند زندگی انسان‌ها در جمع به همراه شبکه‌ای از خرده فرهنگ‌هایی که از تاریخ به صورت سنت به ارث برده است، ایجاد می‌کند که به ناگاه با متافیزیک مدرن و پسامدرن گفتگویی یک‌جانبه از بالا به پایین و محکوم‌آمیز صورت نگیرد. اعلامیه حقوق بشر سنت گفتگو و تساهل و تکثر را کنار نهاده است و با برهم زدن فرآیند ارتباط و منطق گفتگو گزاره‌هایی بسیار تحکم‌آمیز و سریع را بیان می‌کند که کنش ارتباطی را اهمیت نمی‌دهد. مکتب انتقادی بر اعتماد، سرمایه اجتماعی، جامعه مدنی و خرد ارتباطی بسیار تأکید دارد و نمی‌پذیرد که با پیش‌فرض‌های حقوق بشر جوامع جهان‌سوم، عقب‌مانده و حتی جوامع تمدنی متفاوت مورد خطاب از بالا به پایین و قدرت یک‌جانبه‌ای قرار بگیرند که گفتگو نابود شود و جهان‌زیست ارتباطی بشر به خطر افتد (Sitton, 2003: 62).

متفکران انتقادی از سطوح قدرت بوروکراتیک در آرای ارتدوکس‌های چپ جدا می‌شوند و سعی می‌کنند قدرت را در وجه ایدئولوژیک آن مشاهده کنند. درک قدرت به شکل سازوبرگ‌های ایدئولوژیک در شکل نهادها، مؤسسه‌ها و سازمان‌های اداری و سیاسی باعث شده است که انتقادی‌ها به نهادها، مؤسسه‌ها و سازمان‌های حقوق بشر به شکل فرایند انقیادی نگاه کنند. رویکرد انتقادی‌ها این است که حقوق بشر سازوبرگ ایدئولوژیک اعمال سلطه جهانی سرمایه‌داری است که در راستای تأثیر منافع ثروتمندان، سرمایه‌داران، نظامیان و سیاست‌مدارانی است که کارهای خود را با منطق حقوق بشر می‌پوشانند (ویلیامز، ۱۳۸۶: ۹۱). ایدئولوژی، واقعیت را می‌پوشاند و نوعی آگاهی کاذب ایجاد می‌کند (رابرتسل، ۱۳۸۶: ۵۱). حقوق بشر نیز واقعیت‌های تلخ تبعیض، نابرابری، شکاف طبقاتی، نسلی و تمدنی را می‌پوشاند و طبقات محروم، ستم‌دیده، حاشیه رفته‌ها و جهان سوم را تحمیق می‌کند (گیدنز، ۱۳۸۴: ۱۵۶).

انتقادی‌ها از سوی دیگر به تدریجی بودن عقل بشر و انتقاد مداوم در جهان‌زیست انسانی اعتقاد دارند و می‌گویند خرد ارتباطی و منطق گفتگویی مداوم می‌تواند به بشر بیاموزد که بسیاری از تفاوت‌ها را با عصیت پاسخ نگوید. از همین زاویه آن‌ها حقوق بشر را نقد می‌کنند که منطق آن‌ها انتقادی نیست بلکه انگار در یک گذار خطی از متافیزیک به فیزیک و از سنت به مدرنیته تمام قداست‌ها و تمدن‌های کلاسیک باید دور ریخته شود و به شکل روایت‌های متمدنانه از نوع خود کنترلی تمدن غرب، سامان‌دهی و خودجوشی آن برسند (Ramcheran, 2010: 73). بنابراین، پایان تاریخ و تکامل عقل بشری‌ای که در قراردادگرایی حقوق بشر وجود دارد مورد شکاکیت انتقادی‌ها قرار دارد.

۲. جماعت‌گرایان

جان رالز متفکری است که با خاستگاه لیبرالیستی سعی کرد وجدان بی‌طرف و استعلای کانتی را به کار گیرد و با کنده شدن از موقعیت‌های اجتماعی، سیاسی، مذهبی و نژادی آزادی را با چاشنی برابری در پرده جهل همراه سازد (رالز، ۱۳۸۷: ۳۱۴). بسیاری او را جزء آخرین متفکران سیاسی متافیزیک قرن بیستم می‌دانند. ابرروایت او از لیبرالیسم و حقوق بشر مورد انتقاد جریان جماعت‌گرا قرار گرفت. جماعت‌گرایان متفکرانی کثرت‌گرایند که اعتقاد دارند (اسولیوان، ۱۳۸۸: ۳۵) غرب خود را به صورت کلان‌روایتی، کلی، ایدئولوژیک معرفی کرده است و با یکدست‌سازی و وجوه اقتداری تهاجمی سعی دارد جهان را بدون فهم، درک و وارد گفتگو شدن تغییر دهد. سندل، تیلور، والزر و مک‌این‌تایر در این گروه جای می‌گیرند.

بحث معرفتی جماعت‌گرایان از زبان آغاز می‌شود. آن‌ها همانند ویتگنشتاین اعتقاد دارند که انسان نباید به دنبال جوهر و شناخت غایت اصیل در گفتگو باشد و هیچ فلسفه‌ای نمی‌تواند به پاسخ نهایی دست پیدا کند چرا که در نهایت ما انسان‌ها به هیچ نتیجه‌ای نمی‌رسیم بلکه بهتر است همدیگر را درک کنیم، سکوت کنیم و تساهل داشته باشیم. براساس نظریه بازی، زبانی که منطق جماعت‌های گوناگون در جماعت‌گرایی است، حقوق بشر مورد انتقاد قرار می‌گیرد چرا که قواعد هر متن^۱ را رعایت نمی‌کند و به صورت یک‌طرفه و یک‌جانبه سعی دارد هر متنی را با سخنان خود پر کند و متکلم-وحده باشد.

براساس نظریه جماعت‌گرایان، حقوق بشر خود را آخرین تمدن، آخرین متن و آخرین گزاره‌ای می‌داند که در یک ابرروایت گرد هم آمده‌اند تا تکلیف جهان را روشن کنند. سوژه‌محوری و تأکید بیش از اندازه بر اندیشه و عقلانیت (Hudson, 2010: 101)، کنش و عمل انسان را نادیده می‌گیرد و وضعیت‌های وجودشناسانه‌ای که بشر مجبور به زندگی در آن‌هاست را مورد توجه قرار نمی‌دهد. بنابراین، آن‌ها می‌گویند که هر متن قواعد، مقررات، عرف، آداب و رسوم خود را دارد که نمی‌توان با هر منطقی سوژه‌ای از پیش تعیین شده در متن دیگر را به هم ریخت.

جماعت‌گرایان از سوی دیگر به حوزه‌های معرفتی و اخلاقی اعتقاد دارند. آن‌ها می‌گویند تمدن جدید که بن‌مایه‌ای فیزیکی و ریاضی‌گونه دارد براساس شکل‌دهی مهندسی و حتی جهان ساخته شده است و حوزه‌های دیگر تمدنی که هنوز هم در جهان زنده‌اند را نادیده می‌گیرد. تمدن هند، چین، مصر، ایران، اسلام، آمریکای لاتین و... دستاوردهای بسیار زیادی برای بشر داشته‌اند که به راحتی نمی‌توان آن‌ها را براساس منطق سنت و عقب‌افتادگی کنار گذاشت. سنت‌ها میراث گذشتگانند و با غایت‌های پیشرفت سود و انگیزه‌های سرمایه و فایده نمی‌توان آن‌ها را نادیده گرفت و از کارکردهای مثبت آن‌ها در اجتماع چشم پوشید.

آمریکا، ژاپن و کشورهای اروپایی با طرح موضوع حقوق بشر سعی می‌کنند حوزه تمدنی آمریکای لاتین، خاورمیانه و حتی شرق آسیا را به چالش بکشند و اصلاً به دستاوردهای مثبت این تمدن‌ها توجه نمی‌کنند. تکثرگرایی نهفته در متن، روایت کثرت‌گرایان را نمی‌پذیرد که بشر امروز به مرحله‌ای از خودآگاهی رسیده باشد و تمام این دستاورد از تکنولوژی صنعت و اخلاق پروتستانی غرب نشأت گرفته باشد و کنفوسیوس، زرتشت و بودا و پیامبر اسلام و... هیچ نقشی در عقلانیت بشر نداشته باشند.

اروپامحوری و نگاه بسیار منفی به شرق، اسلام و ایران از رویکردهای مورد انتقاد است که از زاویه جماعت محوری می‌توان آن را مطرح کرد. توجه نکردن به دستاوردهای تمدن‌های بشری و نادیده گرفتن میراث خرد ایرانی، چینی، یونانی، هندی، آمریکای لاتین و... باعث می‌شود جهان در نژادگرایی تجربی و سفیدمحور مردسالاری حرکت کند که خود نوعی توتالیتریسم محسوب می‌شود (آرنت، ۱۳۸۹: ۳۱۴-۳۰۳). حقوق بشر باید بتواند با سایر سنت‌های اقوام و مذاهب وارد گفتگو شود، از آن‌ها بیاموزد، آن‌ها را نقد کند و به آن‌ها یاد بدهد. فرآیند سنتی درگیر شدن و روش تفهیمی می‌تواند بسیاری از نقاط ضعف و قوت حقوق بشر را مشخص کند.

جماعت‌گرایان یکدستی و منطق ایدئولوژیک از بالا به پایین حقوق بشر را که در ناخودآگاه بدیهی فرض شده (Cane, 2001: 7-10) و تبلیغات رسانه‌ای را مورد نقد قرار می‌دهند و می‌گویند این بسیار بدیهی است که هر اصل و گزاره‌ای درست نیست اما یک اصل و گزاره هم نمی‌تواند کاملاً درست باشد. نه یکدستی و نه نسبت بلکه تکثر می‌تواند مبنایی جدید باشد که براساس فهم و رابطه متقابل گذاشته می‌شود. بشر، حیوان ناطق است و زبان او وجه ممتاز که اگر حقوق بشر این مسئله ظریف را درک نکند، نمی‌تواند در خاورمیانه میان مسلمانان و حتی بسیاری از شرقیان وارد گفتگو شود و با رویکردی کارآمد بدون پیش‌فرض سیاسی فهم شوند. جماعت‌گرایان قواعد یک‌دست و از پیش تعیین‌شده کلان روایت تجربی، اروپامحور و مردسالار مدرن را مورد نقد کثرت‌گرا قرار می‌دهند و بر این اعتقادند که باید تمدن‌ها، مذاهب، اقوام و ملیت‌های شرقی، مسلمانان و متافیزیک را مورد توجه قرار داد، چرا که آن‌ها هنوز به لحاظ داشتن جمع‌ها و متن‌های خود قواعدی از آن خود دارند که با منطق ما همخوانی ندارد و ما نباید به این لحاظ نگران باشیم و با فهم‌های هژمونی تهاجمی و واقع‌گرایی خود (مرشایمر، ۱۳۸۸: ۴۰-۵۰) سعی در آرام‌سازی و متعالی‌سازی بشر داشته باشیم.

۳. پسامدرن‌ها

ابتدای قرن بیستم زمزمه‌های نقادی شدید و به انتها رسیدن مدرنیته توسط نیچه، فروید و مارکس مطرح شد. هر یک از این سه متفکر سعی کردند با استفاده از نشان دادن ساختارهای جبری خارج از اراده و عقلانیت انسان، روند تاریخ را به شکلی دیگر ترسیم کنند. جمع شدن معرفت‌های بنیادین در فیزیک کوانتومی و فلسفه‌های ناقد مدرنیته در قرن بیستم و در آخر انقلاب فناوری اطلاعات بشر را به عصر پسامدرن سوق داد. از زاویه دید پسامدرن که رویکردی به شدت نسبی و شالوده‌شکن می‌باشد، می‌توان نقدهای بسیار اساسی و قابل توجه بر مبانی و به‌ویژه شیوه اجرایی حقوق بشر زد که در

زیر به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود. علم، فلسفه، مذهب، اسطوره، خرافات و... براساس رویکرد پسامدرن‌ها، گونه‌هایی از روایت هستند که در درون خود منطق‌های خود ارجاع ایجاد کرده‌اند. بر این اساس علم اثباتی، پیشرفت بشر و غایت‌های رفاه، آزادی و امنیت همه قصه‌هایی هستند که بشر در اعصار گوناگون برای امنیت فکری خود خلق کرده است. حقوق بشر تصویری زیبا از آرزوها و آرمان‌های بشری در جهانی است که هنوز در آن بی‌سواد، تبعیض، شکاف اقتصادی کشورها، فقر، گرسنگی، استبداد و نابرابری وجود دارد. براساس رویکرد عمل‌گرا و نسبی‌گرای پسامدرن، هر آنچه حقوق بشر نشانه می‌رود، اساس زندگی و مبنای جماعت‌هایی است که قابل دست‌یافتنی در زندگی بشری نیست (ویلکن، ۱۳۸۱: ۱۴۰).

براساس رویکرد پسامدرن، حقوق بشر هویتی است که در رابطه با من و دیگری شکل گرفته است. هویت حقوق بشر نیز مثل علم، مذهب، فلسفه و... در نهایت به گزاره‌هایی می‌رسد که قداست دارند و غیرقابل نقد هستند بدون این که دلیل و علتی برای بی‌پاسخی وجود داشته باشد. در عصر پسامدرن حقوق بشر در عرصه سایبر تبدیل به روکشی ایدئولوژیک و بازنمایی بسیار انسانی از عصری می‌شود که درجه انقیاد، سرکوب و استبداد آن به مراتب از قبل بیشتر است (ملکات، ۱۳۸۸: ۸۰-۷۹). برخی از پسامدرن‌ها براساس دیدگاه‌های دلوز و دریدا اعتقاد دارند که حقوق بشر واژه‌ای بیشتر نیست. شب و روز، سیاه و سفید، ترس و شجاعت، همه دوگانه‌هایی هستند که در سطوح مختلف واقعیت را پوشش کلامی می‌دهند (Berir, 2001: 125-130). حقوق بشر با چارچوب‌های گزاره‌ای از امور صددرصد مطلوب سعی دارد شکلی از امور را به نمایش بگذارد که در قالب دوگانه‌های خیر و شر تعریف شود. هر چه حقوق بشر گوید خوب و هر چه نفی کند، منفی است. آزادی، برابری، تساهل، تکرار، حقوق اقلیت‌ها و زنان همه اموری است که در یک گزاره شعاری مطلوب و استبداد، فقر، دیکتاتوری، نامطلوب قلمداد می‌شود (دلوز، ۱۳۸۶: ۱۹۴). این گزاره‌ها، دال‌هایی خالی و تهی است که بر زبان سیاست‌مداران و کسانی می‌آیند که قصد دارند بازی دوست و دشمن در سیاست را تبدیل به خیر و شر اخلاقی یا سود و فایده اقتصادی جلوه دهند. براساس آنچه در گفتمان پسامدرن لاکلا، موفه و فوکو و... می‌آید، حقوق بشر رابطه‌ای بسیار تنگاتنگ با قدرت دارد. معرفت و قدرت به صورت دیالکتیک یکدیگر را شکل می‌دهند (Foucault, 1989: 180). قدرت معرفت را شکل می‌دهد و به‌ویژه در عصر پسامدرن کار سیاست توزیع اقتدارآمیز اطلاعات می‌باشد. اطلاعات برجسته شده به مرکز و متن می‌آیند و تولید قدرت می‌کنند و اطلاعات حاشیه‌رفته حذف می‌شود (کلگ، ۱۳۷۹: ۳۴۱). دستگاه سیاسی کارش در سطوح ریز قدرت و همین‌طور ایدئولوژیک، ایجاد کردن،

انحراف، بسط و قبض اطلاعات می‌باشد. با این که جوامع به شدت کنترل شده‌اند و با دوربین‌های مدار بسته، دولت‌های مسلط بر مخابرات و نظارت شدید بر همه رفتار آدمی همراه شده است، اما باز حقوق بشر داعیه آرمان‌خواهی را دنبال می‌کند که چندان متناسب عصر جدید سایبری نمی‌باشد و در پس هویت‌های بسیار مطلوب ایدئولوژی‌ها و قدرت‌های بسیار ریز سنگر گرفته است.

۴. فمنیست‌ها

یکی از اصولی که نهادهای حقوق بشر بر آن تأکید دارند، برابری انسان‌ها به‌ویژه برابری حقوق و زنان و مردان می‌باشد. در اصول حقوق بشر برابری جنسی انسان‌ها پذیرفته شده است. سازمان‌ها و نهادهای حقوق بشری همیشه از کشورهایی که حقوق زنان را در ابعاد آموزشی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی نادیده می‌گیرند، انتقاد می‌کنند و این مورد را می‌توان در انتقاد سراسری حقوق بشرگرایان از طالبان و رفتار آن‌ها نسبت به زنان مشاهده کرد. با وجود همه این فعالیت‌ها و گزاره‌هایی که برابری جنسی را در حقوق بشر تأکید می‌کنند، فمنیست‌ها کسانی هستند که هنوز به این روایت‌ها به لحاظ مبانی و عملکردی انتقاد دارند و می‌گویند آن‌طور که ما قبول داریم نه در گزاره‌ها آمده است و نه اجرا می‌شود.

فمنیست‌ها اعتقاد دارند تاریخ روندی بسیار مردسالار داشته و باعث شده است که نهادها، ساختارها و سازمان‌هایی شکل بگیرد که حقوق زنان را نادیده انگارند (رتیزر، ۱۳۸۹: ۳۴۶). حقوق بشر این وضعیت را به هم نمی‌ریزد و سعی می‌کند در همین فضا حقوق برابر جنسی را به رسمیت بشناسد. در این شرایط، به علت محافظه‌کار بودن طرفداران حقوق بشر و پذیرفتن وضع موجود هیچ تغییری ایجاد نخواهد شد. آن‌ها اعتقاد دارند جنسیت در کنار سایر عوامل مثل اقتصاد، مذهب، آزادی بیان و سایر حقوق آمده است و به صورت اصلی بنیادین و در عین حال اصلی‌ترین مبنا تأکید شده است. بزرگترین ظلم بشر در تاریخ سکوت، انزوا و ستمی می‌باشد که بر زنان وارد آمده است (اسولیوان، ۱۳۸۸: ۸۷).

با توجه به این که نیمی از انسان‌ها زن می‌باشند، حقوق بشر باید این مسئله را در کانون خود قرار دهد. اما در شرایط فعلی نهادهای حقوق بشری بسیار مردسالار می‌باشند. از تهیه بودجه تا سیاست‌گذاری حتی اجرای آن‌ها همه توسط مردانی است که هیچ‌گونه درکی از دنیای زنان ندارند.

یکی از نقدهای بنیادین فمنیست‌ها بر حقوق بشر برابری است که در گزاره‌های آن مورد تأکید قرار گرفته است. فمنیست‌ها این اصل را قبول ندارند و می‌گویند برابری

مندرج در گزاره‌های حقوق بشری بسیاری از گروه‌های طرفدار حقوق زنان را که بر تمایز و تفاوت تاکید دارند و معتقدند فکر، منش، رفتار، حقوق و تکالیف زنان و مردان با هم تفاوت دارد در گزاره‌های حقوق بشر مدنظر قرار نگرفته است. زنان از ریشه زایش، زاینده‌گی، تولید، صلح و تساهل می‌باشند و مردان از ریشه مرگ، تباهی، جنگ و خشونت (تانگ، ۱۳۸۷: ۲۰۸). فمنیست‌ها می‌گویند مردانی که حقوق بشر را نگاشته‌اند با گنجاندن اصولی که به اصطلاح دفاع از حقوق زنان بوده است نتوانستند کاری انجام دهند، چرا که با این کار تنها زنان را شبیه مردان می‌خواهند و نمی‌پذیرند که با هم تفاوت داریم. یکی از بحث‌های قابل بررسی که مورد توجه فمنیست‌ها در مورد حقوق بشر می‌باشد، زاویه دید سیاسی مردسالارانه حقوق بشر از منظر بالا به پایین می‌باشد. فمنیست‌ها می‌گویند حقوق بشرگرایان حق آزادی مذهبی، اقتصادی و سیاسی را برای زنان به صورت مالک‌شدن، رأی‌دادن و... مدنظر قرار دادند در حالی که جوهی از سیاست و قدرت از منظر زنان حوزه خصوصی را در برمی‌گیرد. به این معنا که نمی‌توان با رویکرد لیبرالی مردسالار که میان حوزه خصوصی و عمومی تفاوت قائل نیست به بازپس‌گیری مطالبات زنان در عرصه اجتماعی امیدوار بود.

به لحاظ معرفت‌شناسی نیز فمنیست‌های نسل سوم اعتقاد دارند (تانگ: ۳۵۵) که معرفت‌شناسی زنانه در حوزه فلسفه و علوم خود را از دستگاه‌های افلاطونی و فرانسویس بیکن جدا کرده است و برای خود تفهم و پدیدار زنانه‌ای را طلب می‌کند که حتی در سطوح ریز زبان‌شناسی به صورت مبارزه با واژگان مردسالار جامعه عمل خواهد کرد. با توجه به این نگرش، آن‌ها معرفت‌شناسی حقوق بشر را کاملاً مردسالارانه عمومی و بوروکراتیک و سیاسی در جهت توجیه نابرابری‌های جنسی و توجه نکردن به انزوای تاریخی زنان می‌دانند. فمنیست‌ها با نگاهی به شدت پسامدرن و شالوده‌شکنانه سعی می‌کنند مردسالار، تبعیض‌آمیز و مدت‌گرا و استبدادی بودن حقوق بشر را به لحاظ شعاری بودن و توجه نکردن به مطالبات حقوق زنان مورد نقد قرار دهند. آن‌ها می‌گویند عصر اطلاعات و فضای مجازی پسامدرن گونه‌ای از امکانات را در اختیار ما قرار داده است که می‌توانیم بسیاری از ظلم‌های تاریخی علیه خود را کاهش دهیم؛ اما حقوق بشر همچنان در فضای اشرافی مردسالار و لیبرالی فایده‌گرای حوزه عمومی و خصوصی سیر می‌کند.

۵. محافظه‌کاران

محافظه‌کاران به مجموعه عقایدی گفته می‌شود که خواهان امنیت، سنت و بازگشت به دوران کلاسیک می‌باشند که در آن خداوند، اخلاق، وحی و دستورالعمل پیامبران کنار

گذاشته نمی‌شود. این دسته از متفکران از اوکشات، اشتراوس تا ادموند برک و حتی پژوهش‌گران حیطة روابط بین‌الملل در جمهوری اسلامی ایران را در بر می‌گیرد. محافظه‌کاران، گونه‌هایی از الهیات سیاسی را در نظم بین‌الملل خواهند و اعتقاد دارند که مبانی سکولاریستی، اومانیزستی و دنیاگرایی حقوق بشر جایی را برای انسان‌های با ایمان و مذهبی باقی نگذاشته است و عملاً مبانی فکری، اهداف و خواسته‌های معنوی و اخلاقی آن‌ها را نادیده گرفته است. زنده شدن مذهب و بازگشت مذهب به صورت حضور در نهضت‌ها، جنبش‌ها، جامعه مدنی و به‌ویژه حوزه عمومی و به دست گرفتن قدرت و اجرای احکام الهی (به خصوص میان مسلمانان) بحث‌های جداگانه‌ای راجع به نقادی از حقوق بشر را راه انداخته است (کچوییان، ۱۳۸۵: ۱۷۷).

اولین نقد محافظه‌کاران رجوع به خاستگاه‌های الهیات سیاسی می‌باشد که در آن وجودشناسی براساس دنیای مادی و آخرت غیرمادی تقسیم می‌شود و معرفت نیز علاوه بر حس و تجربه، شهود و اشراق را نیز در بر می‌گیرد. محافظه‌کاران رویکردی هنجاری و اخلاقی دارند و زیربنای حقوق بشر را تفکری مادی، حس‌گر و لذت‌گرا می‌دانند که اخلاق معاد و تکلیف‌های خداوندی را انکار می‌کنند.

محافظه‌کاران می‌گویند فردگرایی لذت‌محور مندرج و حمایت‌شده در حقوق بشر باعث می‌شود بشر حریص شده و به هیچ سنت و اخلاقی پای‌بند نباشد و به نحو انقلابی و رادیکالی محیط اطراف خود را تغییر دهد. حقوق بشر به انسان‌ها اجازه تجاوز به طبیعت و سایر انسان‌ها با افکار متفاوت را داده است چرا که خود را محور عقلانیت تلقی می‌کند. سنت، خداوند، امر قدسی و احترام به گذشتگان انسان را محافظه‌کار و تقدیرگرا می‌کند و او را در دایره‌ای از متافیزیک طراحی شده توسط خداوند قرار می‌دهد که شبان هستی می‌شود و دیدی همدلانه به بشر و نظام طبیعت دارد. یکی از اساسی‌ترین نقدهای موجود از زاویه محافظه‌کاری به حقوق بشر، بحران خانواده و نابودی نظام خانواده‌ای است که قرن‌ها به صورت سنتی وجود داشته است (گیدنز، ۱۳۸۴: ۱۲۲). حقوق بشر با فردگرایی لذت‌محور، سنت احترام به گذشتگان را نابود کرده است و کار به جایی رسیده است که بنیاد خانواده به خاطر لذت‌طلبی مرد و زن و برابر قرار دادن جنسیت بدون اساس حقوق و تکالیفی را شکل دهد که فرزندان یعنی نسل‌های بعدی را در بی‌ثباتی قرار می‌دهد. حقوق بشر امنیت، ثبات فکری و اخلاقی را از بین می‌برد و نسبی‌گرایی و تزلزل را شکل می‌دهد (بکنورد، ۱۳۸۸: ۱۵۴). حقوق بشر مروج اخلاق مصرفی و رواج سرمایه‌داری است. محافظه‌کاران می‌گویند بنای زندگی بشر در اخلاق و رضایت خداوندی است و مرگ به عنوان پدیده‌ای محسوب می‌شود که کرامت انسانی را در دنیای دیگر حفظ خواهد کرد. لذت‌گرایی پوچ‌گرایانه موجود در حقوق بشر، انسان را

به صورت موجوداتی معاش‌گرا آن قدر روزمره می‌کند که از امور متعالی دور شده است. سکولاریسم مندرج در حقوق بشر حوزه‌های زندگی بشر را از هم تفکیک می‌کند و تقسیم کار و تخصص‌گرایی مندرج در آن باعث می‌شود بشر اخلاق‌های گوناگون را در محیط‌های متفاوت تجربه کند (دورکیم، ۱۳۸۱: ۲۰۱). تکه‌تکه شدن انسان به صورت ایجاد کردن هویت‌های متفاوت کاری می‌کند که انسان تبدیل به موجودی به شدت ریاکار می‌شود که در هر محیط رفتار متفاوتی را دنبال می‌کند و در آخر نمی‌داند کیست. بلکه به خاطر ساختارهای بوروکراتیک و سازمانی و رویه‌های حقوقی مجبور به تکثر اخلاقی است که خود آن را قبول دارد، در حالی که مذهب این‌گونه از خودبیگانگی را قبول ندارد و بر یک روایت متکی است و حوزه‌ها و اخلاق را تفکیکی و ریاکارانه جستجو نمی‌کند (Lahoud, 2005: 84).

محافظه‌کاران می‌گویند اگر به خوبی در مبانی دقت کنید، حتی در اجرای حقوق بشرجایی برای دینداران و اهالی ایمان در نظر گرفته نشده است (هابرماس، ۱۳۸۷: ۱۷۶). با آن که تفکر انتقادی و رویه‌های رو به رشد حقوق بشر، خود را بسیار لیبرال نشان می‌دهد، اما در مورد انسان‌های مذهبی حقوق، تکالیف و هویت آن‌ها سکوت می‌کند (Monshipouri, 1998: 234) و مسلمانان و سایر ادیان را وارد فضای عمومی نمی‌کند، با آن‌ها مشورت نمی‌کند و همین حذف‌شدگی (Munson, 1998: 29-32) باعث شده است که گروه‌های رادیکال مذهبی بنای گفتگو با غیر خود را نفی کنند و به خشونت متوسل شوند (Hafez, 2004: 80-85). محافظه‌کاران حقوق بشر را به خاطر بنیادهای ضد سنتی، رادیکال و انقلابی فردگرایی لذت‌گرا نقد می‌کنند و می‌گویند حقوق بشر نسبی‌گرایی زیادی دارد و هیچ‌گونه غایتی را در خود دنبال نمی‌کند، بلکه تفکری انتقادی است که تنها بر حرص سوژه‌های کنش‌پذیر غربی دلالت می‌کند و هیچ حقی را برای اهالی مذهب در نظر نمی‌گیرد.

نتیجه‌گیری

فاصله بین ذهن و عین به لحاظ فهم وجودشناسی آن و نحوه نزدیک شدن این دو برای پوشش دادن غایت و ارتقای ذهن به جهت انتقادی و غایتی دیگر را معین کردن، ویژگی انسان است. کنش در پرتو کشف مداوم فناوری‌های نوین و سامان یافتن زندگی انسان مبتنی بر قاعده روند تکاملی عقلانیت و درک واقع‌گرایی نظام هستی و رخنه کردن در آن برای ایجاد هویت مستقل آدمی بخش مهمی از کارویژه‌های نظام قدرت را به خود اختصاص می‌دهد. در این مقاله، با تبیین فاصله میان ذهن حقوق بشری که مبتنی بر قراردادهایی لیبرالی و فردگرایی تا حدی مردسالار نشان دادیم که چگونه با خردی غربی

قصد دارند به مثابه دستگاهی ایدئولوژیک، چرخه‌ای مغناطیسی را شکل دهند که تمام تلخی واقعیت‌هایی همانند فقر، تبعیض و جنگ را نه تنها پوشش دهد که در جهات معکوس سامان‌دهی کند. حقوق بشر ذهنیت آرمانی و فضایی جدانشده از متن می‌باشد که وقتی با خرد سیاسی و واقع‌گرایی نهفته در منطق قدرت که ریشه در آرزوها، غرایز و روابط روزمره انسان‌ها دارد آمیخته می‌شود، بسیار شکننده به نظر می‌آید. سیاست، نوعی تدبیر تکنولوژیک می‌باشد. سیاست علم تکنولوژی‌های قدرت است و به این امر به منزله بسیار کاربردی، واقعی و به اصطلاح حکومت‌مندی مسائل را مورد بررسی قرار می‌دهد. حقوق بشر از منظر فلسفه سیاسی رویکردی بسیار شعاری است که در سازوبرگ‌های ایدئولوژیک قدرت‌های غربی خود را هویتی مستقل داده است تا واقعیت‌های بدیهی و بسیار تلخ را گزینشی مورد واکاوی قرار دهد. آنچه اهمیت دارد افق حکومت‌مندی علوم سیاسی از منظری فلسفی، بدیهیات و روند روزمره‌گی حقوق بشر را مورد چالش قرار می‌دهد. از یک‌سو، آرمان‌گرایی بیش از اندازه آن را به نقد می‌کشد و از سوی دیگر، رویکردهای ابزاری آن را با دیده غیرتوجیهی بررسی می‌کند. حقوق بشر جنبه‌های کیفی و اخلاقی پیدا کرده است که بیش از ریشه داشتن در هست‌ها در بایدها ریشه دارد. حقوق بشر نیز همانند بسیاری از علوم و دانش‌های انسانی و طبیعی خود را در جوی قرار داده است که واقعیت سیاست و بزرگی متغیر قدرت آن را در داخل و خارج نادیده می‌گیرد و امکان علمی بودن سیاست را رد می‌کند. حقوق بشر نتوانسته است به لحاظ محافظه‌کاری، لیبرالی، مارکسیستی، انتقادی و حتی پسامدرنی برای خود روایتی ایجاد کند که سیاست و بازی‌های قدرت در آن دیده شوند. بهترین راهکار برای این که حقوق بشر رویکرد از بالا به پایین، فردگرا، ایدئولوژیک و ابزاری خود را از دست بدهد، توجه به الزامات حکومت‌مندی در آغاز قرن بیست‌ویکم می‌باشد. الزامات حکومت‌مندی بر اعمال کردن و محدود کردن قدرت و شیوه‌های نوین حکمرانی انسانی در عصر اطلاعات توجه دارد که به چند نمونه آن اشاره می‌گردد (نای، ۱۳۸۷: ۲۳۳).

حقوق بشر باید از رویکردهای ابزاری خارج شود. توجه به امر بوروکراتیک و سازمان‌یافتگی جهانی بر نحوه حمایت از دموکراسی‌های جهان، به قدرت رساندن طبقه متوسط و پس از آن برابر شدن نسبی کشورها و از سوی دیگر استقلال نهادهای بین‌المللی از قدرت‌های بین‌الملل (Peters, 1999: 129-133) می‌تواند گامی باشد در جهت ابزاری و ایدئولوژیک نبودن حقوق بشر (Wheelzy, 2001: 140-150).

برای اجرا و محقق‌شدن حقوق بشر نیاز است که قدرت به شکل کوانتومی و نه مکانیکی درک شود. قدرت بوروکراتیک سازمانی در اصطلاح لویاتانی به واقع‌گرایی تدافعی و تهاجمی می‌انجامد که حقوق بشر را برای عصمت خود به کار می‌برد. نیاز است

که سبک‌های شوراکراسی، حکمرانی خوب (استرترین، ۱۳۸۳: ۱۹۴) و جماعت‌گرایی طراحی و به دست شهروندان جهانی اجرا گردد. علاوه بر سازمان مستقل جهانی، سطوح قدرت از پایین به بالا باید به الزامات عصر اطلاعات نیز توجه کرد (ملکات، ۱۳۸۸: ۵۱۸). وجود جامعه جهانی و حوزه‌های عمومی مجازی در عصر اطلاعات به همراه شهروندان دیجیتالی و دولت‌های الکترونیک امکانات و چالش‌های جدیدی را فراروی حقوق بشر قرار داده است که باید به فکر حقوق بشر مجازی نیز بود (Rodjers, 2003: 19). همیشه باید از نقدها استقبال کرد و به اسم تکراری بودن، تقلیدی بودن، کلی و عام بودن و یا بی‌تخصصی گوش‌ها را نگرفت. حقوق بشر نیاز به روایتی تجدیدنظرطلب و مدام در حال تکامل دارد. رویکردهای پسامدرن، فمینیستی و الهیات‌رهایی‌بخش گزاره‌های بسیار جذابی را می‌توانند برای حقوق بشر داشته باشند. مبانی و بنیادهای فلسفه سیاسی حقوق بشر نباید خود را به آخر رسیده و در پایان تاریخ تصور کنند.

منابع

۱. آرنت، هانا (۱۳۸۹)، *توتالیتریسم*، ترجمه: محسن تلاشی، تهران: نشر ثالث.
۲. استرترین، پل (۱۳۸۳)، *حکمرانی خوب*، پیشینه و تکوین مفهوم، مترجم: حمیدرضا ارباب، مقاله از کتاب "حکمرانی خوب بنیاد توسعه"، دکتر احمد میدری، جعفر خیرخواهان، تهران: مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی.
۳. اسولیوان، نوئل (۱۳۸۸)، *نظریه سیاسی در گذار بررسی انتقادی*، ترجمه: حسن آب نمکی، تهران: کویر.
۴. آگامین، جورجو (۱۳۸۷)، *قانون و خشونت: قدرت حاکم و حیات برهنه*، مقاله از کتاب "قانون و خشونت"، مجموعه نویسندگان، ترجمه: فرهادپور، مهرگان، نجفی، تهران: فرهنگ صبا.
۵. بودریار، ژان (۱۳۸۹)، *جامعه مصرفی*، ترجمه: پیروز ایزدی، تهران: نشر ثالث.
۶. بکنورد، جیمز آرتور (۱۳۸۸)، *دین و جامعه صنعتی پیشرفته*، ترجمه: فاطمه گلابی، تهران: انتشارات کویر.
۷. پروکاکای، جیوانا (۱۳۸۸)، *شهروندی و حکومت‌مندی*، مقاله از راهنمای جامعه‌شناسی سیاسی، جلد ۲، کیت نش، آلن اسکات، محمد جعفری، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۸. تانگ، رزمی (۱۳۸۷)، *نقد و نظر، درآمدی جامع بر نظریه‌های فمینیستی*، ترجمه: منیژه نجم عراقی، تهران: نشر نی.
۹. دالمایر، فرد (۱۳۸۹)، *زبان و سیاست*، ترجمه: عباس منوچهری، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

۱۰. دلوز، ژیل (۱۳۸۶)، فوکو، ترجمه: نیکو سرخوش، افشین جهان‌دیده، تهران: نشر نی.
۱۱. دورکیم، امیل (۱۳۸۱)، تقسیم کار، مقاله از کتاب جامعه سنتی و جامعه مدرن، مالکوم واترز، منصور انصاریان، تهران: نقش جهان.
۱۲. رالز، جان (۱۳۸۷)، نظریه عدالت، ترجمه: محمدکمال سروریان، مرتضی بحرانی، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
۱۳. رتیزر، جرج (۱۳۸۹)، مبانی نظریه جامعه‌شناختی معاصر و ریشه‌های آن، ترجمه: شهناز ممسی‌پرست، تهران: نشر نی.
۱۴. زابرتسل، آدام، فردریک جیمسون (۱۳۸۶)، مارکسیسم و نقد ادبی و پسامدرنیسم، ترجمه: وحید ولی‌زاده، تهران: نشر نی.
۱۵. کجوییان، حسین (۱۳۸۵)، نظریه‌های جهانی‌شدن و دین؛ مطالعات انتقادی، تهران: نشر نی.
۱۶. کلگ، استوارت آر (۱۳۷۹)، چارچوب‌های قدرت، ترجمه: مصطفی یونسی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۱۷. گیدنز، آنتونی (۱۳۸۴)، چشم‌انداز جهانی، ترجمه: محمدرضا جلابی‌پور، تهران: طرح نو.
۱۸. لرنر، دانیل (۱۳۸۳)، گذر جامعه سنتی، مترجم: غلامرضا خواجه‌سروی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۱۹. مرشایمر، جان (۱۳۸۸)، تراژدی سیاست قدرت‌های بزرگ، ترجمه: غلامعلی چگینی‌زاده، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۲۰. ملکات، سرنیواس ارلزللی استیوز (۱۳۸۸)، ارتباطات توسعه در جهان سوم، ترجمه: شعبانعلی بهرام‌پور، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
۲۱. نای، جوزف (۱۳۸۷)، قدرت در عصر اطلاعات، ترجمه: سعید مرتزایی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۲۲. هابرماس، یورگن (۱۳۸۶)، دگرگونی ساختار حوزه عمومی، ترجمه: جمال محمدی، تهران: نشر افکار.
۲۳. هابرماس، یورگن (۱۳۸۷)، دین در حوزه عمومی، مقاله از کتاب دین و روابط بین‌الملل، ترجمه: عسکر قهرمان پور، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
۲۴. ویلکن، پیتر (۱۳۸۱)، اقتصاد سیاسی ارتباطات جهانی و امنیت انسانی، ترجمه: مرتضی بحرانی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۲۵. ویلیامز، کوین (۱۳۸۶)، درک تئوری رسانه، ترجمه: رحیم قاسمیان، تهران: نشر ساقی.

26. Arnheim, Michael (2004), *The Handbook of Human Right Law: an Accessible Approach to the Issues and Principles*, London: Kogan Page.

27. Berir, Mark (2001), *Derrida and the Heidegger Controversy: Global Friendship against Racism*, in: Simon Cane and Peter Jonas, *Human Rights and Global Diversity*, London: Routledge.

28. Cane, Simon, Peter Jonas (2001), *Human Rights and Global Diversity*, London, Routledge.
29. Crouclt, Colin (2004), *Post Democracy*, Cambridge: Polity Press.
30. Foucault, Michel (1989), *The Archeology of Knowledge*, London: Rutledge.
31. Hafez, Mohammed (2004), *From Marginalization to Massacres: a Political Process Explanation of GIA Violence in Algeria*, in: Quintan Wiktorowicz, *Islamic Activism a Social Movement Theory Approach*, Delhi: Indiana University Press.
32. Hudson, David, Marg Martin (2010), *Narratives of Neo Liberalism, the Role of Everyday Media Practices and the Reproduction of Dominant Ideas*, in: Colin, Hay, *The Role of Ideas in Political Analysis*, London: Routledge.
33. Lahoud, Nelly (2005), *Political Thought in Islam*, London and NewYork: Routledge Advances in Middle East and Islamic Studies.
34. Ishay, Micheline (1997), *The Human Rights Reader*, London: Routledge.
35. Monshipouri, Mohmood (1998), *Islamism, Secularism, and Human Rights in the Middle East*, London: lynne pienner publishers.
36. Munson, Henry (1988), *Islam and Revolution in the Middle East*, NewHaven and London: Routldge.
37. Peters, B.guy (1999), *Institutional Theory in Political Science, the New Institutionalism*, London: Continnum.
38. Ramcharan, Bertrand (2010), *Preventive Human Right Strategies*, London: Routledge.
39. Rodjers, Jayne (2003), *Spatializing International Politics: Analyzing Activism on the Internet*, London: Routledge.
40. Strik, Peter M.R (2000), *Critical Theory, Politics and Society an Introduction*, London and New York: Routledge.
41. Sitton, John (2003) *Habermas and Contemporary Society*, United States of America: Palgrave Macmillan.
42. Wheeler, Nicholas (2001) *Humanitarian Vigilantes or Legal Entrepreneurs: Enforcing Human Rights in International Society*, in: Cane, Simon and Peter Jonas, *Human Rights and Global Diversity*, London: Routledge.